

هرمنوتیک و نمادپردازی در غزلیات شمس

سرشناسه	: محمدی آسیابادی، علی، ۱۳۵۰ - ، شارح.
عنوان و نام پدیدآور	: هرمنوتیک و نمادپردازی در غزلیات شمس / علی محمدی آسیابادی.
مشخصات نشر	: تهران، سخن، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری	: ۴۰۸ ص.
شابک	: 4 - 322 - 372 - 964 - 978
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا.
یادداشت	: نمایه.
یادداشت	: کتابنامه: ص. [۳۹۵ - ۴۰۸] همچنین به صورت زیرنویس.
عنوان قراردادی	: شمس تبریزی. برگزیده. شرح.
موضوع	: مولوی، جلال‌الدین محمدبن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق. شمس تبریزی - نقد و تفسیر.
موضوع	: شعر فارسی -- قرن ۷ -- تاریخ و نقد.
شناسه افزوده	: مولوی، جلال‌الدین محمدبن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق. شمس تبریزی. شرح.
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۷ / م۳-۵۴ / PIR ۵۲۹۷
رده‌بندی دبویی	: ۸۱ / ۳۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۳۰۴۰۶۱

هرمنوتیک و نمادپردازی در غزلیات شمس



دکتر علی محمدی آسیابادی





انتشارات سخن

خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، خیابان وحیدنظری شماره ۱۴۶

هرمنوتیک و نمادپردازی در غزلیات شمس
دکتر علی محمدی آسیابادی

چاپ اول: ۱۳۸۷

لبتوگرافی: صدف

چاپ: چاپخانه مهارت

نیراز: ۲۲۰۰ نسخه

حق چاپ و نشر محفوظ است.

مرکز پخش: انتشارات علمی - خیابان انقلاب - مقابل دانشگاه تهران

شماره ۱۳۵۸ تلفن: ۶۶۴۶۵۹۷۰ - ۶۶۴۶۰۶۶۷

شابک ۴ - ۳۲۲ - ۳۷۲ - ۹۶۴ - ۹۷۸

فهرست مطالب

پیش‌گفتار.....	۱۱
مقدمه	۱۳
تأویل نشانه‌ها.....	۲۷
۱. هرمنوتیک مولانا	۲۹
۲. موازنهٔ انسان و سخن.....	۳۳
۳. تنزیل، تأویل و تفسیر.....	۴۷
۴. رهیافت تأویلی مولانا و مراتب تأویل نشانه‌ها.....	۵۹
۵. نمادپردازی مولانا.....	۷۵
۶. هرمنوتیک خاموش.....	۸۸
ارتباط انداموار نمادها.....	۱۰۱
۱. از نشانهٔ شمس تا نماد خورشید.....	۱۰۳
۲. تأویل نشانهٔ شمس	۱۱۲
۳. تسخیر خورشید.....	۱۲۱
۴. تأویل برج حمل.....	۱۴۵

۵. شیر آفتاب ۱۶۲
۶. شمس شکر بار ۱۶۳
۷. نخل خورشید ۱۷۴
۸. آفتاب و انگور ۱۷۶
۹. آهوی خورشید ۱۷۸
۱۰. خورشید شهباز ۱۸۸
۱۱. طبل باز خورشید ۱۹۴
۱۲. خروس خورشید ۱۹۸
۱۳. همای خورشید ۲۰۱
۱۴. هدهد خورشید ۲۰۵
۱۵. سیمرغ قاف ۲۱۳
۱۶. نمادپردازی پرواز و پرنده ۲۳۰
۱۷. نردبان معراج ۲۴۲
۱۸. شمس و کیمیا ۲۴۷
۱۹. شمس و شراب ۲۶۳
-
- معراج نمادها در آسمان جان ۲۶۷
۱. شمس تبریزی در ملکوت جان ۲۶۹
۲. یار غار ۲۸۸
۳. کوه طور دل ۲۹۶
۴. نور سبز خورشید ۳۰۳
۵. تبریز آفتاب ۳۰۶

- ۳۰۷ عشق و خورشید ۶
- ۳۱۸ خاموشی و وحی قلب ۷
- ۳۲۸ شمس تبریزی و آفتاب رسول (ص) ۸
- ۳۳۷ کثرت و جابجایی نمادها ۹

تخلص مولانا در نماد و تأویل ۳۴۷

- ۳۴۹ ۱. مولوی و تخلص شمس تبریزی
- ۳۷۰ ۲. خاموشی یادواره شمس و تخلص مولانا

۳۸۵ فهرست اعلام

۳۹۱ فهرست نمادها

۳۹۵ فهرست منابع

پیش‌گفتار

گفتند یافت می‌نشود جسته‌ایم ما
گفت آنکه یافت می‌نشود آنم آرزوست

غزلیات شمس به واسطهٔ اتصالش به دریای حقیقت، آن بی‌کرانه‌ای است که لازمهٔ راه بردن به هر گوشه‌ای از آن، خطر کردن شنا در اقیانوس را می‌طلبد. با این حال دشواری ورود به این دریا، و ناآزمودگی، عذر لغزشهای این قلم است.

آنچه انگیزهٔ این نوشتار شد، راه بردن به روشی است که مولانا با استفاده از آن، نشانه‌های زبان را از شام کثرت به تبریز وحدت می‌برد و از طریق نمادپردازی، آنها را به موطن آغازینشان بازمی‌گرداند. در این مسیر پیوند انداموار تعدادی از مهمترین نمادها در شعر او آشکار می‌شود.

در آماده شدن این کتاب از جناب آقای دکتر محمود فتوحی
به خاطر راهنماییهای ارزنده و لطف بی دریغشان و نیز محبتهای
بی دریغ جناب آقای دکتر محمود عابدی سپاسگزارم.

مقدمه

اگر از مولوی پیرسیم، نزد تو، شمس تبریزی ارجح است یا نام او، بی تردید خواهد گفت؛ نام او و حقیقتی که نام او نماد آن است. اگر از او پیرسیم: منظورت کدام حقیقت است؟ زیرا در شعر تو، «شمس تبریزی» نمادی است که بر حقایق و امور بسیاری دلالت می‌کند. در پاسخ خواهد گفت؛ همه آن حقایق و امور، متعلق به عالم بی‌رنگی‌اند، و کثرت آنها کثرت ظاهری است. زیرا عالم آنها عالم وحدت و اتحاد است.

چه بسا اگر لقب محمد بن علی بن ملک‌داد تبریزی که با ورودش به قونیه و ملاقاتش با مولانا زندگی تازه‌ای به مولانا بخشید، چیزی غیر از شمس‌الدین بود، باز هم دیوان غزلیات مولانا، کلیات شمس می‌شد، گرچه پسوند یا صفت «تبریزی» را نداشت. نام «شمس تبریزی» در شعر مولانا بر حقیقتی دلالت می‌کند که هزاران شمس تبریزی در آرزوی رسیدن به او سر از پا نمی‌شناسند. شمس تبریزی تا

وقتی که نام یا لقب محمد تبریزی است، بر کسی دلالت می‌کند که چه بسا از نظر رتبه و مقام، فروتر از مولانا و بسیاری دیگر باشد، اما همین که نماد آن حقیقتی می‌شود که جانها در جستجوی آن هستند، دیگر مولانا و هزار کس چون مولانا، بندگانی بیش در برابر او نیستند. به همین دلیل است که وقتی مولانا از شمس تبریزی (حقیقتی که در جان، یا اصلِ اصلِ جان است) سخن می‌گوید، شمس تبریزی (محمد ملک‌داد تبریزی) حجاب آن حقیقت و مانع از درک آن می‌شود:

چون حجاب چشم دل شد چشم صورت لاجرم

شمس تبریزی حجاب شمس تبریزی شده است^۱

اینکه افلاکی از مولانا نقل می‌کند که روزی به یکی از مریدان خود که بر فقدان شمس تبریزی تأسف می‌خورد، گفته است: «اگر به خدمت مولانا شمس‌الدین تبریزی عظیم‌الله ذکره نرسیدی، به روان مقدس پدرم به کسی رسیدی که در هر تای موی او صد هزار شمس تبریزی آونگان است، و در ادراک سرّ سرّ او حیران»^۲ و اینکه در یکی از غزلیات خود گفته است:

شمس تبریزی که شاه دلبری است

با همه شاهنشهی جاندار ماست^۳

همه حاکی از این است که از «شمس تبریزی» که نام - نشانه‌ای

۱. کلیات شمس، ۲۳۳/۱ * همه ارجاعات این کتاب به غزلیات مولوی، بجز یکی دو مورد که متذکر خواهیم شد، به کلیات شمس به تصحیح مرحوم فروزانفر است، و موارد مستثنی به نسخه قونیه به تصحیح توفیق ه سبجانی است.

۲. افلاکی، مناقب العارفین، ۱۰۲/۱.

۳. کلیات شمس، ۲۵۰/۱.

برای مرشد و مراد اوست، تا «شمس تبریزی» که نمادی بزرگ برای دلالت بر حقایق آن سوی عالم رنگ و بوست، تفاوتی بسیار است. حاصل آشنایی مولوی با شمس تبریزی هرچه بود، نزد مولانا یادگاری عظیم‌تر از نام شمس تبریزی^۱ در عرصه شعر و زبان، سراغ نداریم. این نه فقط بدان دلیل است که مولوی نام او را در پایان بسیاری از غزلها آورده، بلکه بدین دلیل است که تار و پود و فرم و محتوای اکثر غزلیات او با نمادپردازی به وسیله این نام، در ارتباط است. چنانکه خود او نیز گفته است:

بس کردم ذکر شمس تبریز
ای عالم سرّ تار و پودم^۲

مولوی آنگاه که از نام شمس تبریزی به مثابه نمادی برای شعر خود استفاده می‌کند، از اشعار خود با استعاره «شکر دلخواه» یاد می‌کند و آن شکر دلخواه را نیز نام شمس تبریزی می‌داند، زیرا، بر اساس موازنه انسان و سخن در اندیشه او؛ شعر او همان شمس تبریزی است که در کسوت لفظ درآمده، و بر روی کاغذ نوشته می‌شود:^۳

۱. در اصل لقب اوست اما به دلیل عدم تمایز زبان‌شناختی و حتی فرهنگی میان نام و لقب در زبان فارسی، آن را نام می‌نامیم، چنانکه محمدعلی موحد نیز می‌گوید: «در واقع شمس در اینجا لقبی است که به جای اسم یا علم به کار برده می‌شود». (موحد، شمس تبریزی، ص ۱۷۵).

۲. کلیات شمس، ۲۷۰/۳.

۳. نکر را به مقادیر کم، در کاغذ پیچیده، مثل قند می‌فروختند. (شimmel، شکوه شمس، ص ۲۰۵).

نام شمس‌الدین تبریزی چو بنویسم بدانک
شکر دلخواه را در اشکم کاغذ نهم^۱
و اینکه در پایان یکی از غزلیات بلندش می‌گوید:
این جمله من بگفتم و القاب شمس دین
از رشک کرده در غم تبریز ساتری
آن است اصل و قصد و غرض زین همه حدیث
لیکن مزاد نیست که من رام یشتری^۲

به مطلب مهمی اشاره دارد که نه تنها دربارهٔ بسیاری، بلکه دربارهٔ اکثر غزلیات او صادق است و به جرأت می‌توان گفت، بخشی از مهمترین صناعات و شگردهای بیانی مولوی در سرودن غزلیاتش، به کشف ظرفیتهای بی‌نهایت واژه «شمس» مربوط می‌شود که همچون مغناطیسی عظیم، بسیاری از مهمترین مضامین و ایماژها و سنن ادبی را جذب شعر او کرده است و در واقع همین لقب است که به دلیل عظمت نشانه‌شناختی و زبان‌شناختی که دارد، این امکانات بی‌نهایت را در اختیار مولانا نهاده است، تا بگوید:
چندان لقبش گفتم از کامل و از ناقص
از غایت بی‌مثلی صد گونه مثل دارد^۳
و شعرهایش بندگان اختیار شمس باشند:

۱. کلیات شمس، ۲۸۶/۳.

۲. همان، ۲۲۷/۶.

۳. همان، ۴۱/۲.

شمس تبریزی نشسته شاهوار و پیش او
شعر من صفها زده، چون بندگان اختیار^۱
شیفتگی مولانا نه فقط نسبت به مدلول و مسمای شمس است
بلکه نام و لفظ شمس هم به اندازه مسما و مدلول آن موجد شیفتگی
است و دارای قدرت و تأثیر اسماء متبرک است:

* بگو تو نام شمس‌الدین تبریز

که نامش را نشانها برتابد^۲

* بگو نامش که هر کس نام او گفت

به گور اندر نپوسد استخوانش^۳

مطربا نرمک بزن تا روح باز آید به تن

چون زنی بر نام شمس‌الدین تبریزی بزن

نام شمس‌الدین به گوشت بهتر است از جسم و جان

نام شمس‌الدین چو شمع و جان بنده چون لگن^۴

تأثر مولانا از نام - واژه‌ای همچون «شمس»، تا جایی که به
مقوله‌های مردم‌شناسی مربوط می‌شود، بسیار طبیعی و عادی است
زیرا این فقط مولوی نیست که تحت تأثیر این کلمه قرار گرفته است،
بلکه «کل دودمان بشر به قدری تحت تأثیر خواص کلمات به عنوان

۱. همان، ۲/۳۰۰.

۲. همان، ۲/۷۴.

۳. همان، ۳/۹۲.

۴. همان، ۴/۲۱۶.

ابزار مهار و کنترل اشیا بوده است که در هر عصری قدرت و نیرویی مرموز و اسرارآمیز و غیبی را به آنها نسبت داده است. بین نگرش مصریان کهن و شاعر عصر جدید، در نگاه نخست جز تفاوتی اندک مشاهده نمی‌شود، والت ویتمن می‌گوید: «همه کلمات، الهی و مقدس‌اند، هیچ چیز مقدس‌تر از کلمات نیست. آنها از کجا آمده‌اند؟ از اعماق تاریخ چند هزار یا چند ده هزار ساله آمده‌اند؟!». ^۱ درباره قدرت کلمات مقدس یا کلمات تابو در زبانها و فرهنگهای مختلف، مطالب بسیار گفته و نوشته شده است ^۲ و همه آنها تأیید همین نکته است که کلمات قدرت بسیار دارند و بدیهی است، که گاه کلمه‌ای حیات شعری یک شاعر را تحت تأثیر خود قرار دهد.

اینکه والت ویتمن، تاریخ کلمات را از عوامل تقدس آنها می‌داند، درباره «شمس» کاملاً صدق می‌کند. زیرا گذشته از اینکه مدلول آن یکی از مهمترین مظاهر قدرت خداست، دال آن نیز سابقه طولانی در تاریخ ادیان دارد. راغب اصفهانی ذیل واژه «الاهه» می‌نویسد: «شمس را الاهه گفته‌اند، زیرا او را عبادت می‌کرده‌اند». ^۳ شمس یکی از مهمترین خدایان در بابل و بین‌النهرین بوده است، ارنست دیز، ضمن مقاله‌ای درباره اسطوره برج بابل، می‌نویسد: «اداره جهان نه چندان بر عهده نخستین نسل خدایان، بلکه در دست خدایان سه‌گانه دیگری،

1. Ogden, C.K. and Richards. *The Meaning of Meaning*. P.29

۲. ر.ک: Ibid و نیز خانلری، زبان‌شناسی و زبان‌شناسی فارسی، ص ۱۰۱-۱۰۷ و نیز رمضان عبدالتراب، مباحثی در فقه اللغة و زبان‌شناسی عربی، ص ۳۹۴.

۳. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن، ص ۸۲، ذیل واژه «اله».

یعنی سین (sin) خدا - ماه، شمش (shamash) خدا - خورشید و عشتاروت، ستاره زهره بود.^۱

با توجه به اینکه «شمس» واژه‌ای عربی و عربی از زبانهای سامی است، می‌توان ردّ این کلمه را از «شمس» عربی تا «شمش» بابلی دنبال کرد و با همین اشاره به قدرت و تاریخ گسترده این واژه پی برد، و میزان قدرت و تأثیرگذاری آن را بر ذهن خلاق شاعری همچون مولوی که نه تنها از این اسم، بلکه از مسمای آن نیز یادگارها دارد، حدس زد. مولوی آنجا که در پایان غزلی می‌گوید:

از پی هر غزل دلم توبه کند ز گفتگو

راه زند دل مرا داعیه اله من^۲

قطعاً از آنچه راغب اصفهانی درباره رابطه میان واژه «اله» با شمس نوشته، بی اطلاع نبوده است و از واژه «اله» - صرف نظر از معنای ضمنی دیگری که دارد - شمس را نیز منظور داشته است؛ آنچه این حدس را تأیید می‌کند - صرف نظر از اینکه واژه مذکور در جایگاه تخلص به کار رفته - این است که آنچه به اله در این بیت نسبت داده شده، در موارد دیگر به شمس تبریزی نیز نسبت داده شده است. مولانا در این بیت، «داعیه اله» را عاملی می‌داند که علی‌رغم توبه او از غزل گفتن او را به گفتار می‌کشد و در ابیات زیر، «به شعر و گفتار کشاندن» را به شمس تبریزی نسبت می‌دهد:

۱. دیز، ارنست؛ اسطوره برج بابل، ص ۱۲۹.

۲ کلیات شمس، ۱۱۹/۴.

* مفخر تبریزیان! شمس حق و دین! بگو

بلکه صدای تو است این همه گفتار من^۱

* سخن بخش زبان من چو باشد شمس تبریزی

تو خامش تا زبانها خود چو دل جنبان من باشد^۲

* ای شمس حق تبریز! در گفتم کشیدی

روزی دو در خموشی، دم در کشید باید^۳

* شمس تبریز جو روان کن

گردان کن سنگ آسیا را^۴

حتی اگر از همه این موارد صرف نظر کنیم - ^۱ و گستره دلالت

کلمه «شمس» و ایجاد ارتباط میان مصداق تاریخی این نام و عوالم

ماورای انسان، تأیید کننده این مدعاست. در بیت زیر:

شه شمس تبریزی مگر چون باز آید از سفر

یک چند بود اندر بشر، شد همچو عنقا بی نشان^۵

ظاهر آنچه درباره شمس گفته شده، می تواند اشاره ای به سفر دوم

شمس تبریزی باشد که پس از آن - بنابر آنچه سلطان ولد روایت کرده

است^۶ - دیگر نشانی از شمس یافت نشد و مولانا همواره چشم

انتظار بازگشت او بود. در این صورت دلالت «شمس تبریزی» دلالت

۱. همان، ۲۶۳/۴.

۲. همان، ۳۱/۲.

۳. همان ۱۷۹/۲.

۴. همان ۷۴/۱.

۵. همان ۱۱۳/۴.

۶. ر.ک. سلطان ولد، ولدنامه، ص ۴۴.

مصداقی و ارجاعی است که به محمد ملک داد تبریزی، محبوب و مراد مولانا اشاره دارد، اما در عین حال، در همین بیت، شمس تبریزی نماد و استعارهٔ جان و روح انسان است که مدتی را در کالبد بشری به سر می‌برد و پس از شنیدن خطاب «ارجعی» همچون باز که پرندهٔ شاهان است به نزد پادشاه هستی رجوع می‌کند و به قاف قربت نایل می‌شود، و همچون عنقا از این جهان نشانه‌ها، رخت بر می‌بندد و به بی‌نشانه می‌پیوندد. بنا بر این تأویل، دیگر عبارت «شمس تبریزی» دلالت مصداقی و ابژکتیو ندارد، بلکه دلالتی نمادین و سوژکتیو دارد. برای دنبال کردن ردّ تأویل دلالت‌های مصداقی به دلالت‌های مفهومی و نمادین، متأسفانه اطلاعات ما دربارهٔ زندگی شخصی شمس (محمد) تبریزی، حتی طی مدتی که با مولانا معاشرت و مصاحبت داشته - محدود و دربارهٔ شخصیت فکری و عرفانی او به مراتب محدودتر است. اما با همین میزان اطلاعات محدودی که از برخی منابع - مخصوصاً کتاب مقالات خود شمس - در دست داریم، می‌توانیم تا اندازه‌ای مصداق و زمینهٔ دلالت‌های ارجاعی و مصداقی نام او را تعیین کنیم. مثلاً از همین اطلاعات محدودی که در دست است، می‌توان حدس زد در اکثر مواردی که دلالت مفهومی یا نمادین شمس تبریزی مطرح است، یک مابازای ارجاعی و مصداقی به شخصیت شمس تبریزی هم وجود دارد که مورد تأویل مولانا قرار گرفته و بخشی از حوزهٔ معنایی واژهٔ شمس را در کاربرد مورد نظر تشکیل داده است. مثلاً وقتی مولوی می‌گوید:

رسید مزده به شام است شمس تبریزی
چه صبحها که نماید اگر به شام بود^۱

دلالتِ ارجاعی «شمس تبریزی»، به محمد تبریزی است، و اشارهٔ مولوی به سفر او به شام است، اما همین مصداق خارجی مورد تأویل مولانا قرار می‌گیرد و واژهٔ «شام» به جای دلالت مصداقی بر مکان جغرافیایی، دلالت مفهومی بر مکان یا زمان تاریکی پیدا می‌کند و «شمس تبریزی» به مفهوم خورشید و خورشید در معنی نمادین «جان» یا «عشق» و... به کار می‌رود و بر اساس این تأویل، شمس تبریزی دیگر محمد ملک داد تبریزی نیست، بلکه جوهری نورانی است که به شام (تاریکی)، روشنایی می‌بخشد. در بیت زیر نیز:

ز کیمیا طلبی ما چو مس‌گدازانیم

ترا که بستر و همخوابه کیمیاست بخصب^۲

با اینکه از شمس تبریزی، نامی به میان نیامده، از کیمیا نام برده شده که از واژه‌ها و ایماژهای مربوط به شمس است. در کاربرد مصداقی، کیمیا بر کیمیاخاتون، دختر خواندهٔ مولوی، که همسر شمس بوده، دلالت دارد، و مصراع دوم می‌تواند ناظر بر همین مطلب باشد، اما در کاربرد مفهومی، واژهٔ «کیمیا» علاوه بر ارتباطی که با خورشید دارد و یکی از نمادهای خورشیدی است؛ در عرفان نیز نمادِ تصرف باطنی پیر و مرشد روحانی در مرید و به کمال رساندن او، و نیز رمز و نماد عشق است. مولوی در جای دیگر می‌گوید:

۱. کلیات شمس ۲/۲۷۷.

۲. همان ۱/۱۹۱.